

www.ketab.ir

کتاب اول

ویکتوریا اویارد

قلمروشکن

فاطمه سعیدی



www.ketab.ir

قلمرو شکن

نویسنده: ویکتوریا اویارد

مترجم: فاطمه سعیدی

چاپ اول: زمستان ۱۴۰۱

تیراژ: ۳۰۰

چاپ: غزال

صحافی: کیمیا

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۱۸۲-۷۹۳-۸

قیمت: ۳۰۰۰۰۰ تومان

دفتر: تهران، خیابان ولی عصر، نرسیده به خیابان استاد مطهری، خیابان حسینی‌راد، پلاک ۱۰ واحد ۲

کتاب‌فروشی: تهران، خیابان ولی عصر [عج]، نرسیده به خیابان استاد مطهری، شماره ۱۹۷۷

تلفن: ۰۲۱۸۸۸۹۱۳۸۷۹ - ۰۲۱۸۸۸۸۹۲۹۱۷



۰۲۱۸۸۹۱۳۰۲۸



www.Ketabsarayetandis.com



ketabsaraye_tandis



@tandisbooks

تمام حقوق محفوظ است. هیچ بخشی از این کتاب، بدون اجازه‌ی مکتوب ناشر، قابل تکثیر یا تولید مجدد به هیچ شکلی، از جمله چاپ، فتوکپی، انتشار الکترونیکی، فیلم و صدا نیست. این اثر تحت پوشش قانون حمایت از مؤلفان و مصنفان ایران قرار دارد.

www.ketab.ir

سرشناسه	آویارد، ویکتوریا Aveyard, Victoria
عنوان و نام پدیدآور	قلمروشکن / ویکتوریا آویارد؛ فاطمه سعیدی.
مشخصات نشر	تهران: کتابسرای تندیس، ۱۴۰۱.
مشخصات ظاهری	۵۶۸ص.
شابک	۹۷۸-۶۰۰-۱۸۲-۷۹۳-۸
وضعیت فهرست نویسی	فیا
موضوع	داستان‌های آمریکایی -- قرن ۲۱م. American fiction -- 21st century.
شناسه افزوده	سعیدی، فاطمه، ۱۳۷۰-، مترجم
شناسه افزوده	Saeedi, Fatemeh
رده بندی کنگره	PS۳۶۰۱:
رده بندی دیویی	۸۱۳/۶:
شماره کتابشناسی ملی	۹۰۷۶۰۴۷:
اطلاعات رکورد کتابشناسی	فیا

پیشگفتار

آواز ناخوانده

هیچ فانی زنده‌ای وجود نداشت که اسپیندل^۱ را دیده باشد. تنها انعکاسی از آن‌ها باقی مانده بود، در مکان‌های به یادمانده یا فراموش شده، در مردمانی لمس شده یا جادو، در موجودات بازمانده از قلمروهای دیگر. اما مدت‌ها هیچ اسپیندلی سوزانده نشده بودم از آخرین بار هزار سال گذشته بود. گذرگاه‌ها بسته و دروازه‌ها قفل شده بودند. دوران عبور به سر آمده بود. الوارد^۲ تنها قلمرو بود.

اندری ترلاند^۳ فکر کرد باید هم به همین شکل باقی بمونه. این به نفع همه مونه. اسکوایر^۴ زره اربابش را می‌بست. تسمه‌ها و سگک‌های روی هیکل تنومند سرگردندل تایر^۵ را سفت می‌کرد و به اولین قطره‌ی باران توجه نکرد. انگشتان سبزه‌ی اندری روی چرم آشنا و استیل طلایی به سرعت کار می‌کردند. زره شوالیه که به تازگی صیقل خورده بود، می‌درخشید و صفحات روی شانه و سینه‌اش به شباهتش با شیر غرنده‌ی پادشاهی گلاند^۶ می‌افزود.

خورشید صبحگاهی کم‌زور سر برآورد و با ابرهای باران‌زای بهاری که در

1. Spindle
2. Allward
3. Andry Trelland

۴. عنوانی برای نوجوانان اصیل زاده که به عنوان ملازم و زیردست به شوالیه‌ها خدمت می‌کردند.
5. Sir Grandel Tyr
6. Galland

کوه‌پایه‌ها و قله‌های سر به فلک کشیده انباشته شده بودند، درگیر جنگ شد. بودن در آن‌جا شبیه ایستادن در اتاقی با سقفی بسیار کوتاه بود. اندری نفسی عمیق کشید و هوای مرطوب را مزه‌مزه کرد. انگار جهان دورش فشرده می‌شد. اسب‌هایشان در همان نزدیکی شیهه کشیدند. سیزده اسب که کنار هم بسته شده و برای گرم شدن به هم چسبیده بودند. اندری آرزو می‌کرد می‌توانست به آن‌ها پیوندد.

یاران قلمرو در محوطه‌ی پایین تپه ایستاده بودند. بعضی مراقب جاده‌ی زائران بودند که به سمت درخت‌ها می‌رفت و در آن‌جا منتظر دشمنشان بودند. بعضی هم در معبد پوشیده از پیچک گشت‌زنی می‌کردند. ستون‌های سفید معبد مانند استخوان‌های اسکلتی بود که مدت‌ها رها شده بودند. حکاکی‌های روی ستون‌ها آشنا بود. به زبان الدر‌ها^۱ و با همان حروفی که اندری در ایونای^۲ افسانه‌ای دیده بود. معبد باستانی و قدیمی‌تر از امپراتوری کور^۳ کهن بود و برای اسپندلی که مدت‌ها پیش مرده ساخته شده بود. ناقوس برج آن بی صدا ایستاده بود. اندری نمی‌دانست اسپندل درون آن به کجا منتهی می‌شد. کسی هرگز نگفته و او هرگز شجاعت پرسیدن نیافته بود. با این حال هنوز می‌توانست مانند رایحه‌ای در حال محو شدن، مانند سایه‌ای از قدرتی گمشده حسش کند.

سرگردن لب‌هایش را جمع کرد. شوالیه‌ی رنگ‌پریده با اخم به آسمان، معبد و جنگجویان پایین تپه نگاه کرد.

با عصبانیتی که در لحنش مشهود بود گفت: «باورم نمی‌شه که تو این ساعت لعنتی بیدارم.»

اندری غرولند اربابش را نشنیده گرفت. گفت: «تموم شد، سرورم.» و قدمی به عقب برداشت. به سر تا پای شوالیه نگاه کرد و به دنبال نقص یا ایراد یا هر چیزی که ممکن بود در جنگ پیش رو مانعی سر راهش باشد، با دقت براندازش کرد. شوالیه سینه‌اش را باد کرد. سه سال بود اندری به سرگردن خدمت می‌کرد،